

فتاة كان رضاب المصير^۱ بفيها^۲ يعمل به الزنجيل
فتلت اباهما على حباها فتبخل ان بخلت او تقيل

چون مردان نزار از شعر حزیمة بن نهد آگاه شدند و دانستند که او یذکر را کشته است بر سر قضاعه تاختند و از دیگر قبایل عرب که با آنان پیمان داشتند، یاری طلبیدند چون میان نزار و قضاعه، نبرد درگرفت، نزار قضاعه را به هزیمت داد و حزیمة کشته شد و قضاعه پراکنده گردید. چنانکه تیم اللات از قضاعه و بعضی از بنی رفیده که آنان نیز از قضاعه بودند و نیز گروهی از اشعریان به سوی بحرین روان شدند و در هجر فرود آمدند و نبطیانی که در آنجا بودند از آنجا جلای وطن کردند و اینان سرزمینشان را به تصرف آوردند. زرقاء دختر زهیر کاهنه‌ای از آنان بود. او خروج از تهمام و نزول در این مکان را پیش‌بینی کرده و گفته بود:

ودع تهمامة لاوداع مخالف بدمامة لکن قلی و ملام
لاتنکری هجراً مقام غریبة لن تعدمی من طاعنین تهمام

آنگاه چنان پیشگویی کرد که آنان در هجر اقامت خواهند کرد تا آنگاه که غراب ابلق که خلخالی زرین در پای دارد، فریاد کند و بر نخلی که او وصفش کرده بود، بنشیند، آنگاه به حیره روان خواهند شد. در سجمی که زرقاء خوانده، دو واژه «مقام و تنوخ» آمده بود. از این رو این قبایل را تنوخ خواندند. پس جماعتی از ازد نیز به آنان در پیوستند و در تنوخ داخل شدند و بقایای قضاعه را مرگ درگرفت و جماعتی از بنی حلوان در عقبه از سرزمین جزیره مسکن گزیدند. کار زنانشان باقتن برد بود. و بردهای پشمین عبقری منسوب به آنان است و چون از بنی ترید بودند، این بردها را تریدی نیز می‌خوانند. پس ترکان به سر آنان تاختند و صدمات بسیار دیدند. و حارث بن قرادالبهرانی پیامد تا از بنی حلوان استمداد کند. اباغ^۳ بن سلیح صاحب‌العین، راه بر او بگرفت و حارث او را بکشت و مردان به‌راستیا رسیدند و آنان را به هزیمت داد و هرچه از بنی ترید گرفته بودند، از آنان بستند و حارث گفت:

كان الدهر جمع فی لیال ثلاث بینهن بشهرزور
صففنا للاعاجم من معد صفوفاً بالجزیره کالسمر

وسلیح بن عمرو بن الحاف برفت و سردار آنان هدر جان بن مسلمه بود، تا آنگاه که در فلسطین بر بنی‌اذینه بن سمیدع بن عامله فرود آمدند و اسلم بن الحاف یعنی بطون عذره و نهد و حوتکه و جهینه نیز برفتند، تا در میان حجر و وادی القری فرود آمدند. و تنوخ چند سال در بحرین بماند. سپس آن زاغ که حلقه زرین در پای داشت، پیامد و بر آن نخل بنشست و چنانکه زرقاء گفته بود، فریاد کرد. اینان سخن او را به‌یاد آوردند و به سوی حیره رخت بر بستند و در آنجا فرود آمدند و اینان نخستین کسان بودند که در آن سرزمین خانه ساختند. و رئیسشان، مالک بن زهیر بود. جمع کثیری از مردم گردش را

۳. ابان.

۱. فاه کان عند رضاب العبیر. ۲. ففاه.

گرفتند و در آنجا خانه‌هایی ساختند و چندی در آنجا بماندند تا آنگاه که شاپور بزرگ بر آنان تاختن آورد، مردم حیره با او به نبرد برخاستند و چون در این نبرد شعارشان «یا لعبادالله» بود به به عباد موسوم گشتند. اما شاپور آنان را منهزم ساخت و پراکنده شدند. جمعی از ساکنان آن دیار با ضیزن بن معاویه التوخی به حضر که ساطرون جرمقانی آن را ساخته بود، رفتند و در آنجا اقامت کردند. و حمیر بر قضاعه تاختن آورد و آنان را براند. اینان، بنی‌کلب بودند و بنی‌ریان^۱ بن تغلب بن حلوان بیرون آمدند و به شام رفتند، ولی کتانه پس از چندی بر آنها حمله آورد و آنان را از شام براند، و به ناچار راهی سماوه شدند و آن سرزمین امروز منازل آنان است. پایان سخن صاحب اغسانی. من می‌گویم که خاندان‌هایی از آنان تا به امروز، در میان عنزه و قلته و فلسطین تا عمان از سرزمین حجاز، باقی مانده است.

انساب عرب

خبر از انساب طبقه سوم از عرب و ذکر مساکنشان و یاد کردن
از آنان که دارای پادشاهی بوده‌اند.

بدان که همه اعراب از سه نسل‌اند: عدنان و قحطان و قضاعه. اما عدنان به اتفاق همگان از فرزندان اسماعیل‌اند. جز آنکه آن سلسله از پدران که میان عدنان و اسماعیل واقع شده‌اند، چندان مورد یقین نیستند. جز عدنان، دیگر فرزندان اسماعیل منقرض گشته‌اند و هیچکس از آنان در روی زمین باقی نمانده است. اما قحطان، برخی می‌گویند از فرزندان اسماعیل‌اند و این امر را از ظاهر کلام بخاری دریافته‌اند. آنجا که گویند: «بابی در نسبت یمن به اسماعیل» و در این باب، سخن رسول خدا (ص) را آورده که به گروهی از اسلم که نبرد می‌کردند، گفت: «تیر بیندازید ای پسران اسماعیل که پدرتان نیز تیرانداز بوده. سپس گویند: اسلم بن افضی بن حارثه بن عمرو بن عامر از خزاعه است. یعنی خزاعه از سبأ است و اوس و خزرج از ایشان‌اند. اصحاب این مذهب می‌گویند که قحطان پسر همیسع بن امین بن قیذار بن نبت بن اسماعیل است. اما جمهور نسب‌شناسان معتقدند که قحطان همان یقطن است که در تورات آمده و از فرزندان عابر است و حضرموت از شعوب قحطان است. اما قضاعه، برخی از جمله ابن اسحاق و کلبی می‌گویند که قضاعه از حمیر است. و دلیلشان روایتی است که ابن لهیعه از عقبه بن عامر الجهنی روایت کرده که او از رسول خدا (ص) پرسید که ما از چه نسلی هستیم؟ گفت: شما از قضاعه بن مالک هستید. و نیز عمرو بن مره که از صحابه بود، گویند:

نحن بنو الشیخ المعجاز الازهری قضاعه بن مالک بن حمیر

النسب المعروف غیر المنکر

وزهیر گفت: قضاعیة و اختهاضریة یعنی هردو را برادر دانسته است. و گوید هردو آنها از فرزندان حمیر بن معد بن عدنان هستند. و ابن عبدالبر گوید و اکثر نسب‌شناسان نیز چنین گویند و او از ابن عباس و ابن عمرو و جیر بن مطعم روایت می‌کند و زبیر بن بکار و ابن مصعب الزبیری و ابن هشام نیز بر این اعتقادند.

سهیلی می‌گوید: - و قول درست نیز قول اوست - که مادر قضاعه که عبقره نام داشت زن مالک بن حمیر بود. چون شوی او بمرد او به قضاعه آبتن بود. پس از مردن شوی، معد او را به زنی گرفت و قضاعه در خانه او زاده شد از این رو بدو منسوب شد و این قول زهیر است. (بایان سخن سهیلی). و در کتب حکمای پیشین یونان، چون بطلمیوس و اوروسیوس، ذکر قضاعی‌ها و خیر جنگ‌هایشان آمده است ولی دانسته نیست که آیا مراد همین قضاعه است یا غیر ایشان. و چه بسا سخن از این است که ایشان از عدنان‌اند و بلادشان همجوار یمن نیست، بلکه در شام و بلاد بنی عدنان است. اینگونه نسبتها که از زمان ما فاصله‌ای دراز دارند از حیطة گمان در نمی‌گذرند و به آستانه یقین نمی‌رسند.

اکنون به قحطان و بطون آن، آغاز می‌کنیم. زیرا کهن‌ترین پادشاهی عرب در خاندان سبأ بن یسحج بن یعرب بن قحطان بوده. و از قحطان منشعب شده حمیر بن سبأ و کهلان بن سبأ. و از این میان تنها فرزندان حمیر را پادشاهی بود و تبايعه که صاحب دولتی مشهور بودند از میان آنان برخاستند و مادر این باب سخن خواهیم گفت. اینک از قحطانیان به ذکر حمیر می‌پردازیم و سپس از قضاعه سخن می‌گوئیم زیرا بنا بر مشهور منتسب به حمیر هستند آنگاه سخن را به کهلان می‌کشانیم. پس به ذکر عدنان بازمی‌گردیم.

خبر از حمیر که از قحطان بود و بیان بطون و تیره‌های آن

پیش از این، در باب تیره‌هایی از حمیر که قبل از تبايعه دارای پادشاهی بودند، سخن گفتیم و در اینجا نیازی به اعاده ذکر آن نمی‌بینیم. دانستیم که حمیر بن سبأ را نه فرزند بود: همیسع و مالک و زید و عرب و وائل^۱، مسروح^۲ و عمیکرب^۳ و اوس و مره. بنی مره به حضرموت داخل شدند. و از حمیر بود: ابن بن زهیر بن غوث بن ایمن^۴ بن همیسع بن حمیر. و عدن ابن منسوب به اوست. و نیز از حمیر بود: بنی املوک و بنی عبدشمس و این دو فرزندان وائل بن غوث بن قطن بن عرب بن زهیر هستند. و عرب و ابن برادرند. و از بنی عبدشمس‌اند. بنی شرعب بن قیس بن معاویة بن چشم بن عبدشمس و پیش از این گفتیم که گویند که چشم و عبدشمس برادر بودند و هردو فرزندان وائل و قول درست همان است که ما گفتیم، بدان رجوع کنید. و از زیدالجمهور است: ذورعین و نام او یریم بن زید بن

۱. وائل.

۲. مسروح.

۳. معدی کرب.

۴. ابن.

سهل است و عبد کلال از پادشاهان تباعه که پیش از این از او نام بردیم، بدو منسوب است. و حارث و عریب دو فرزند عبدکلال بن عریب بن یشرح بن مدان بن ذی رعین هستند و این دو همان کسانند که پیامبر (ص) به آنان نامه نوشت. و از ایشان است کعب بن زیدالجمهور که ملقب به کعب الظلم بود و نیز فرزندان سیب‌الاصغر پسر کعب و نسب پادشاهان تباعه بدو منتهی شده. و از زیدالجمهور است، بنی حضور بن عدی بن مالک بن زید و ما از او نام بردیم.

یمینان می‌گویند که از ایشان است شعیب بن ذی یهدم^۱ پیامبر، که به دست قومش کشته شد. پس بختصر با آن قوم نبرد کرد و ایشان را بکشت. و نیز گویند که او از حضور بن قحطان بود و قحطان همان است که نام او در تورات، یقطن آمده است. و نیز از ایشان بود بنی میثم و بنی احافه فرزندان سعد بن عوف بن عدی بن مالک، برادر ذورعین. و این عوف برادر حضور بود بنی هوزن و حراز پسران سعد بن عوف اند و کعب الاحبار که ذکر آن گذشت - از فرزندان میثم بود نسب او چنین است: کعب بن مانع بن هلسوع بن ذی هجران^۲ بن میثم. و از فرزندان احافه است ذوالکلاع و نسب او چنین است؟ سمیع^۳ بن ناکورین عمرو بن یعفر بن یزید و این یزید ذوالکلاع اکبر است که پسر نعمان بن احافه است.

و از فرزندان سواده عمرو بن سعد است خبایر و سحول. یحصب و ذواصبح ابرهه بن الصباح از فرزندان مالک بن زید بن غوث اند و او از ملوک یمن بود که حکومت آنان تا عهد اسلامی دوام یافت و ما در باب نام و نسب او سخن گفتیم. و از فرزندان ایشان بود مالک بن انس، امام دارالهجره و بزرگ فقیهان سلف و نسب او چنین بود: مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر نافع بن عمرو بن الحارث بن عثمان بن جثیل بن عمرو بن الحارث و حارث همان ذواصبح بود. او را دو فرزند بود یحیی و محمد و عموهایش، اویس و ابوسهل ربیع، بودند و اینان حلیفان بنی تیم از قریش بودند و از زیدالجمهور است مرثد بن علس ذی جدن بن حارث^۴ بن زید و او همان کسی است که امرؤ القیس آن هنگام که می‌خواست انتقام پدر خویش، از بنی اسد بستاند از او یاری خواسته بود.

و از بنی سیاه اصغر است اوزاع و اینان فرزندان مرثد بن زید بن شدد بن زرعه بن سیاه اصغرند. و از برادران این اوزاع اند بنی یعفر که چندی زمام امور یمن را به دست داشتند و ما آنگاه که از پادشاهان یمن در دولت عباسی سخن گفتیم از او نیز سخن خواهیم گفت. و نسب یعفر چنین است. یعفر بن عبدالرحمان بن کریب بن عثمان بن الوضاح بن ابراهیم بن ماتع بن عون بن تدرص بن عامر بن... ذی معاز^۵ البطلین بن ذی مرایش بن مالک بن زید بن غوث بن سعد بن عوف بن عدی بن مالک بن شدد بن زرعه. و آخرین پادشاهان این بنی یعفر در یمن، ابو حسان اسعد بن ابی یعفر ابراهیم بن

۴. حرث.

۳. سمیع.

۲. هجری.

۱. مهدم.

۵. مغار.

محمد بن یعفر است. ابراهیم صنعاء را در تصرف آورد و قلعه کحلان را در یمن بنا کرد. پسرانش وارث ملک او شدند تا آنگاه که صلیحیان از قبیله همدان به دعوت عیسی‌ها که از شیعیان بودند بر آنان غلبه یافتند و ما در این باب در اخبار ایشان سخن خواهیم گفت. و از فرزندان زیدالجمهورند ملوک تباعه و نیز ملوک حمیر، از فرزندان صیفی بن سباء الاصغر بن کعب بن زید.

ابن حزم گوید: از فرزندان این صیفی است تبع بن اسعد ابوکرب بن ملکیکرب^۱ و او تبع بن زید و او تبع بن عمرو و او ذوالاذعار بن ابرهه و او تبع ذوالمنار بن الرایش بن قیس بن صیفی. و فرزند تبع اسعد ابوکرب است: حسان ذوالمعاشر و تبع زرعه و او همان ذونواس است که خود مذهب یهود اختیار کرد و اهل یمن نیز بدین مذهب درآمدند. و به یوسف موسوم شد. نصاری نجران را بکشت و نیز عمرو بن سعد که همان موثبان است.

و گوید: از این تباعه است شمر بن یرعش بن یاسرینعم بن عمرو ذی‌الاذعار و افریقیس^۲ بن قیس بن صیفی و بلقیس بنت ایلی اشرح بن ذی جدد^۳ بن ایلی اشرح بن الحارث بن قیس بن صیفی و نیز گوید که در انساب تباعه تخلیط و اختلاف است و جز اندکی از آن انساب و اخبار درست نیست. (پایان).

و از زیدالجمهور است، ذویزن بن عامر بن اسلم بن زید. و ابن حزم گوید: عامر همان ذویزن است. و از فرزندان اوست سیف بن النعمان بن عفیر بن زرعه بن عفیر بن الحارث بن النعمان بن قیس بن عبید بن سیف بن ذی یزن، آنکه از کسری علیه حبشه یاری خواست و ایرانیان را به بلاد یمن داخل نمود. این بود بطون حمیر و انساب آن و سرزمینشان در یمن است از صنعاء تا ظفار و عدن و اخبار دولیشان را پیش از این آوردیم. والله وارث الارض و من علیها و هو خیر الوارثین.

در پی انساب حمیر بن سباء انساب حضرموت و جرهم و آنچه نسب‌شناسان از شعوب و تیره‌های آن قوم آورده‌اند نقل می‌کنیم. نسب‌شناسان اخبار حضرموت را به‌اخبار حمیر پیوسته‌اند، زیرا حضرموت و جرهم چنانکه در تورات آمده است برادران سبأ هستند و ما از آن یاد کردیم و از فرزندان قحطان پس از سبأ جز این دو بازمانده معروفی باقی نمانده است.

اما حضرموت آنگاه که در باب عرب بآمده سخن می‌گفتیم از آنان یاد کردیم و از پادشاهانشان در آن روزگار نام بردیم و گفتیم بازماندگان آنان در تیره‌های دیگر اندراج یافته‌اند، از این رو به‌هنگام سخن از طبقه سوم از اعراب، از آنان یاد نمودیم.

ابن حزم می‌گوید: گفته‌اند که حضرموت پسر یقطن برادر قحطان است و خدا دانایتر است. و تا هنگام ظهور اسلام آنان را ریاست بوده است. از ایشان است: وائل بن حجر که از صحابه بوده است و او وائل بن حجر بن سعید بن مسروق بن وائل بن النعمان بن ربیع بن الحارث بن عوف بن سعد^۴ بن عوف

۱. کلکرب.

۲. افریقش.

۳. جدن.

۴. سعید.

بن عدی بن شرحبیل بن الحارث بن مالک بن مرة بن حمیر بن زید بن ... لای^۱ بن شبت بن قداسه بن اعجب بن مالک بن لای بن قحطان. و فرزند او علقمه بن وائل است. در این سلسله نسب میان وائل و سعید بن مسروق نام یک تن از آباء او افتاده است و آن سعید بن سعید است.

سپس ابن حزم از بنی خلدون اشیلی یاد می‌کند و می‌گوید: اینان از فرزندان عبدالجبار بن علقمه بن وائل هستند و از ایشان است: علی بن المنذر بن محمد و پسرش در قرمونه و اشیلیه^۲ که آن دو را ابراهیم بن حجاج اللخمی ناگهانی به قتل آورد. و آن دو فرزندان عثمان بن^۳ بکر بن خالد بن عثمان بن بکر بن بن خالد^۴ معروف به خلدون الداخل من المشرق هستند. و جز ابن حزم دیگری در باب خلدون نخستین گوید که او عمرو بن خلدون است. و ابن حزم در باب خلدون گوید: او پسر عثمان بن هانی بن الخطاب بن کریب بن معدی کرب بن الحارث بن وائل است. و ابن حزم گوید: صدف از بنی حضرموت است و اوست صدف بن اسلم بن زید بن مالک بن زید بن حضرموت بزرگ. و نیز گوید که از حضرموت است: علاء بن الحضرمی که رسول خدا (ص) او را والی بحرین نمود و در عهد ابوبکر و عمر نیز در آن مقام بود تا آنگاه که در سال بیست و یک هجری وفات یافت. و نسب او چنین است: علاء بن عبدالله بن عبده بن ضماد^۵ بن مالک، حلیف بنی امیه بن عبد شمس. و برادر اوست میمون بن الحضرمی بن الصدف و گویند: عبدالله بن ضماد^۱ بن اکبر بن ربیعه بن مالک بن اکبر بن عرب بن مالک بن الخزرج بن الصدف. و نیز گوید که خواهر علاء موسوم به صعبه بنت الحضرمی مادر طلحة بن عبیدالله است. (پایان).

اما جرهم، ابن سعید می‌گوید که آنان دو امت بودند: امتی در عهد عاد و امتی از فرزندان جرهم بن قحطان، چون یعرب بن قحطان، یمن را در تصرف آورد، برادرش جرهم حجاز را گرفت و پس از او فرزندش عبدیلیل بن جرهم به فرمانروایی رسید و پس از او، پسرش جرشم بن عبدیلیل آنگاه عبدالممدان بن جرشم و سپس نفیله بن عبدالممدان و سپس، عبدالمسیح بن نفیله و سپس، مضاض بن عبدالمسیح و سپس، عمرو بن مضاض، و سپس، برادرش حارث بن مضاض و سپس، برادرش بشر بن الحرث و سپس، مضاض بن عمرو بن مضاض. و گوید که این دومین امت است از جرهم که اسماعیل بر آنان مبعوث شد و از میان آنان زن گرفت. (پایان).

خبر از قضاعه و بطون آن

پیش از این گفتیم که در این باب که آیا قضاعه از حمیر است یا عدنان، اختلاف است. و نیز

۱. لابی بن مالک.
 ۲. چنانکه در جمهره آمده است آندوتن که ابراهیم بن حجاج کشته است یکی ابوهانی کریب و دیگر ابوعثمان خالد نام دارند.
 ۳. عثمان ابوبکر.
 ۴. مخلوف.
 ۵. حماد.

احتجاجات هردو طرف را آوردیم و چون قول نخستین را ترجیح می‌دادیم به ذکر انساب آن از حمیر پرداختیم و بنابراین قول گفته‌اند: قضاة بن مالک بن حمیر. و ابن الکلبی می‌گوید. قضاة بن مالک بن عمرو بن مرة بن زید بن مالک بن حمیر. بنابر قول ابن سعید قضاة پادشاهی بود در بلاد شحر و پادشاهی بعد از او، به پسرش حافی^۱ و سپس به پسر او مالک رسید. ولی ابن حزم در زمرة فرزندان حافی از مالک یاد نکرده است. ابن سعید گوید: میان قضاة و وائل^۲ بن حمیر نبردهایی در گرفت سپس مهرة بن حیدان بن الحاف بن قضاة بلاد شحر را در تصرف آورد و آن بلاد بدو معروف شد و نیز گوید که فرزندان قضاة، نجران را نیز در تصرف آوردند تا آنگاه که بنی حارث بن کعب بن ازد بر آنان غلبه یافتند و آنان به حجاز درآمدند و در قبایل معد داخل شدند از این رو در نسب آنان را به غلط، به معد منسوب می‌دارند. (پایان)

اینک به ذکر تشعب بطون قضاة می‌پردازیم. نسب‌شناسان معتقدند که قضاة را فرزندی جز حافی نبوده است و بطون قضاة همه از او هستند حافی را سه پسر بود: عمرو و عمران و اسلم (به ضم لام) ابن حزم چنین گوید. از عمرو بن حافی حیدان و بلی و بهراء در وجود آمدند و از حیدان مهره و از بلی جماعتی از مشاهیر صحابه، چون کعب بن عجرة و خدیج بن سلام و سهل بن رافع و ابو بردة بن نیار. و از بهرا نیز جماعتی از صحابه در وجود آمدند چون مقداد بن عمرو که به اسود بن عبدیفوث بن وهب، دایی رسول خدا (ص) منسوب شد و اسود او را به فرزندی پذیرفته بود. و گویند که خالد بن برمک مولای بنی بهرا بود.

و از اسلم است: سعد هدیم و جهینه و نهد، فرزندان زید بن لیث بن سود بن اسلم، مساکن جهینه میان ینیع و یثرب است در فراخانی از سرزمین حجاز و تاکنون نیز آنجایند. و در ناحیه شمالی ایشان از عقبه تا ایله مساکن بلی است و هردو در ساحل شرقی دریای قزقم هستند، هرچند تیره‌هایی از آنان به ساحل غربی نیز رخت کشیدند و در میان سعید مصر و بلاد حبشه پراکنده شدند و در آنجا افزون شدند و بر بلاد نوبه غلبه یافتند و چون میانشان اختلاف افکندند پادشاهی‌شان را زایل ساختند و با حبشه نبرد کردند و تا امروز آنان را در زیر فرمان دارند. و از سعد هدیم است بنی عذره که در میان عرب به عشق مشهورند.

و از بنی عذره است: جمیل بن عبدالله بن معمر و معشوق او بینه دختر جابا^۳. ابن حزم گوید: پدرش از صحابه بود و نیز از بنی عذره است عروة بن حزام و معشوقش عفرا. و از بنی عذره است: زراح بن ربیعہ برادر مادری قصی بن کلاب و هم اوست که قصی در منازعه علیه بنی بکر بن عبدمناة^۴ به او و به قوم او استظهار داشت و این پیروزی کلید ریاست او بر قریش بود.

۳. حباب.

۲. وائل.

۱. حاف.

۴. بنی سعد بن زید بن مناة بن تمیم.

از عمران بن الحافی است: بنی سلیح و او عمرو بن حلوان بن عمران است. و از بنی سلیح است ضجاعم. یعنی بنی ضجعم بن سعد بن سلیح. اینان پیش از غسانیان از جانب رومیان بر شام حکومت می‌کردند. و از بنی عمران بن الحافی است، بنی جرم بن ربان بن حلوان بن عمران، که بطنی بزرگ است. و بسیاری از صحابه از میان آنان برخاسته‌اند. مساکن اینان مابین غزه و جبال شراة در شام است. و جبال شراة از جبال کرک است. و از تغلب بن حلوان است: بنی اسد و بنی نمر و بنی کلب که قبایلی بزرگ‌اند و همه از فرزندان وبرة بن تغلب هستند. و از بنی نمر است بنی خشین بن نمر و از بنی اسد بن وبرة است، تنوخ که از فرزندان فهم بن تیم‌اللوات بن اسد هستند. از ایشان است مالک بن زهیر بن عمرو بن عمرو بن فهم و چنانکه گفتیم، قبایل تنوخ، در عهد او و پدرش مالک بن فهم به تنوخ موسوم شدند. اینان حلیفان بنی حزم بودند.

تنوخ را سه بطن است: بطنی موسوم به فهم که از آنان سخن گفتیم و بطنی، موسوم به نزار ولی نزار، پدر اینان نبوده است بلکه همه از بطون قضاعه‌اند و از بنی تیم‌اللوات و از غیر ایشان سه بطن است که آنان را احلاف می‌گویند از همه قبایل عرب از کنده و لخم و جذام و عبدالقیس. (پایان سخن ابن حزم). و از بنی اسد بن وبرة است، بنی القین و نام او نعمان بن جسر بن شیع‌الله^۱ بن اسد بن وبرة بن تغلب بن حلوان است. از قبایل کلب است: بنی کنانه بن بکر بن عوف بن عذرة بن زید اللوات بن رفیده بن ثور بن کلب که قبیله‌ای است عظیم و دارای سه بطن: بنی عدی و بنی زهیر و بنی علیم. نیز بنی جناب بن هبل بن عبدالله بن کنانه را، بطونی بزرگ است. از ایشان است عبیده بن هبل^۲ شاعر باستانی عرب. بعضی او را ابن خذام^۳ خوانده‌اند و هم اوست که امرؤالقیس از او یاد می‌کند، آنگاه که می‌گوید: «نبکی الدیار کما بکی ابن خذام» و گویند که او از بکر بن وائل است. هشام بن السائب الکلبی گوید: اگر از اعراب کلب پرسند که ابن خذام چرا بر آن خانه‌ها اشک می‌ریخت پنج بیت از قصیده امرؤالقیس را از «قفائیک من ذکری جیب و منزل» را برای آنان بخوانند. و می‌گویند باقی این اشعار از امرؤالقیس است. و ابن خذام^۴ شاعری است قدیم که شعرش از میان رفته است، زیرا عرب را در آغاز کتابت نبوده و آنچه از اشعار شعرای قدیم باقی مانده آنهایی است که راویان دوره اسلامی آورده‌اند و آنان از حافظه مردم یادداشت کرده‌اند.

و از بنی عدی است بنی حصن^۵ بن ضمضم بن عدی و از ایشان است نائله بنت الفرافصة بن الاحوص بن عمرو بن ثعلبة بن الحارث بن حصن، زوجه عثمان بن عفان و نیز از ایشان است ابوالخطار حسام بن ضرار بن سلامان بن چشم بن ربیعة بن حصن امیراندلس و عنبسة^۶ بن سحیم^۷ بن منجاس^۸ بن مذکور بن منجاس بن هذیم بن عدی بن جناب و فرزندزاده او حسان بن مالک بن بجدل

۱. اللوات. ۲. هبل. ۳. حرام. ۴. حرام. ۵. حصین. ۶. منسیه. ۷. سحیم. ۸. میخاش.

که در روز مرج راهط به یاری مروان برخاست. و در دوره اسلامی این بنی بسجدل بر کلب ریاست داشتند و بعد از آنان بنی منقذ ملوک شیزر. و از بنی زهرین جناب است حنظله از فرزندان صفوان بن توایل^۱ بن بشرین حنظله بن علقمة بن شراحیل بن عرین^۲ بن ابی جابرین زهیر که از جانب هشام والی افریقیه بود. و از علیم بن جناب است بنی معقل و گویند که اعراب معقل که در این عهد در مغرب الاقصی هستند به بنی معقل منسوبند. و از بطون کلب بن عوف بن بکر بن عوف بن کعب بن عوف بن عامر بن عوف است، دحیه بن خلیفه بن فروة بن فضالة بن زید بن امرؤ القیس بن الخزرج بن عامر بن بکر بن عامر بن عوف که از اصحاب رسول خدا (ص) بود. و این دحیه همان کسی است که جبرئیل به صورت او بر پیامبر نازل می شد. و نیز منصور بن جمهور^۳ بن حصین^۴ بن عمرو بن خالد بن حارثة بن العبد بن عامر بن عوف که با یزید بن ولید قیام کرد و یزید او را والی کوفه نمود. و نیز محبوب رسول خدا (ص) اسامة بن زید بن حارثة بن شراحیل بن عبدالعزی بن عامر بن النعمان بن عامر بن عبدود بن عوف که پدرش زید در جاهلیت اسیر شد، و به دست خدیجه افتاد و خدیجه او را به پیامبر (ص) بخشید پدرش نزد او آمد، پیامبر (ص) او را میان خود و پدرش مخیر ساخت و او رسول خدا (ص) را اختیار کرد. و در کفالت پیامبر باقی ماند تا آنگاه که او را آزاد ساخت. فرزند این زید یعنی اسامه در خانه پیامبر با دیگر موالی آن حضرت پرورش یافت و اخبار او مشهور است.

و از بنی کلب سپس از بنی کنانه بن عوف است، نسب شناس ابن الکلبی و ابوالمنذر هشام بن محمد بن السائب بن بشرین عمرو بن الحارث بن عبدالعزی بن امرؤ القیس است. ابن حزم گوید: ابن کلبی نسب خود را چنین بیان کرده است. و من معتقدم که این امرؤ القیس همان عامر بن النعمان بن عامر بن عبدود بن عوف بن کنانه بن عذره است. که پیش از این از نسب او سخن گفتیم. قضاعه را در سرزمین های میان شام و حجاز تا عراق در ایله و جبال کرکک تا مشارف شام فرمانروایی بود. رومیان آنان را بر آن بخش از بادیة العرب به حکومت گماشته بودند.

نخستین فرمانروایی ایشان در تنوخ بود. پس بنا بر نقل مسعودی سه پادشاه از پی یکدیگر آمدند. نعمان بن عمرو، سپس پسرش عمرو بن النعمان، سپس پسرش حواری بن عمرو، آنگاه سلیح از بطون قضاعه بر آنان غلبه یافت. ریاست اینان در خاندان ضجعم بن معد بود این واقعه مقارن استیلاء تیتوس^۵ از قیصره بر شام بود. او از جانب خود، آنان را بر عرب فرمانروایی داد. آنان نیز فرمان او را اطاعت می کردند تا آنگاه که زیاده بن هبولة بن عمرو بن عوف بن ضجعم به حکومت رسید. در این ایام طایفة غسان از یمن بیرون آمدند و بر آنان غلبه یافتند و پادشاهی عرب در شام به بنی جفنه رسید و

۴. حضر.

۳. جمهور.

۲. هریر.

۱. توایل.

۵. حضر.

چنانکه خواهیم گفت حکومت ضجاعم به پایان آمد.

ابن سعید گوید: زیاده بن هبوله با کسانی که باقی مانده بودند به حجاز رفت و حجر آکل المرار الکندی او را کشت. آکل المرار از جانب تباعه در حجاز حکومت می‌کرد. او دست به کشتارشان زد، چنانکه جز اندکی باقی نماندند.

برخی ضجاعمه و دوس را که در بحرین اقامت گزیده بودند، تنوخ می‌گویند و گوید که بنی عبید بن الابرص ابن عمر بن اشجع بن سلیح را در حضر فرمانروایی بود و آثار آن در بیابان‌های سنجار هنوز باقی است و آخرینشان ضیزن بن معاویه بن العبید است که در نزد جرامقه به ساطرون معروف است و داستان او با شاپور ذوالجنود (لشکرکش) از اکاسره، مشهور است. و گوید که قضاعه را فرمانروایی دیگری در میان کلب بن ویره بود که میان سکون و کنده دست به دست می‌شد. پس دومة الجندل و تبوک از آن کلب بود اینان کیش نصرانیت پذیرفتند. چون اسلام آمد اکیدر بن عبدالملک بن السکون در دومة الجندل حکومت می‌کرد. و گویند که او کندی و از ذریه پادشاهانی است که تباعه را بر کلب فرمانروایی داده بودند. خالد بن ولید او را اسیر کرد و نزد پیامبر (ص) آورد. پیامبر با او بر سر دومة الجندل مصالحه کرد. از کسانی که نخستین بار بر دومة الجندل فرمان راندند یکی دجانه بن قنافة بن عدی بن زهیر بن جناب بود. و گوید که بنی کلب امروز گروه بسیار هستند در ناحیه خلیج قسطنطنیه. بعضی مسلمان‌اند و بعضی نصرانی. پایان سخن در انساب قضاعه.

ابن حزم گوید: همه قبایل عرب به یک پدر باز می‌گردند مگر سه قبیله: تنوخ و عتق و غسان. در باب تنوخ سخن گفتیم و اینک از عتق سخن می‌گوئیم: عتق جماعتی هستند از حجر حمیر یعنی او حجرین ذورعین است و از سعد العشیره و از کنانه بن خزیمه. و از ایشان است زبید بن الحارث العتقی از حجر حمیر و او مولای عبدالرحمان بن القاسم و خالد بن جنادة المصری یار مالک بن انس بود. اما غسان، ایشان از یک پدر هستند ولی بعضی از آنان در این نسب داخل نیستند، بلکه از دیگر قبایل در میان آنان راه یافته‌اند. و ایشان را عتق^۱ می‌گویند، زیرا اینان گرد آمدند تا به رسول خدا (ص) زیانی برسانند. ولی رسول بر آنان ظفر یافت سپس آزادشان ساخت و ایشان از بطن‌های گوناگون بودند و چون هم سوگند شدند که در شام اقامت کنند به تنوخ شهرت یافتند زیرا تنوخ به معنی اقامت کردن است. اما غسان نیز از طوایف مختلف‌اند که در کنار آبی به همین نام گرد آمدند و بدان انتساب یافتند. پایان سخن ابن حزم.

۱. عتقی.

خبر از قبایل کهلان از قحطانیان و شعوبشان و پیوستگی برخی به برخی دیگر و سرانجام آنان

اینان فرزندان کهلان بن سبأ بن یسجب بن یعرب بن قحطان، برادران و فرزندان حمیر بن سبأ هستند. در آغاز پادشاهی در میان ایشان دست به دست می‌گشت. سپس تنها بنی حمیر را پادشاهی بود، و بنی کهلان در یمن تحت فرمان ایشان می‌زیستند. چون پادشاهی بنی حمیر پایان پذیرفت، ریاست اعراب بادیه به دست بنی کهلان افتاد، زیرا اینان همچنان در بادیه بودند و دستخوش تجملات شهرنشینی نشدند و چون بنی حمیر به روزگار پیری و ناتوانی نیفتادند. بنی کهلان در بادیه در کروفرف یافتن قوت بودند و بسیاری از رؤسا و امراء عرب، از میان آنان برخاستند. یکی از بطون کهلان، کنده بود که در یمن و حجاز فرمانروایی یافتند، سپس ازد از تیره‌های کهلان بامزقیاء از یمن بیرون آمدند و در شام پراکنده شدند. در شام از میان آنان بنی جفته حکومت داشت و در یرب اوس و خزرج و در عراق بنی فهم، سپس لخم و طی که از تیره‌های آن بود از یمن بیرون آمدند و در حیره آل مسذر - چنانکه خواهیم گفت - از میان آنان به پادشاهی رسید.

اما شعوب کهلان: نه شعبه است، از زید بن کهلان در مالک بن زید و عریب بن زید. پس، از مالک است بطون همدان که دیارشان همچنان در مشرق یمن است. و ایشان فرزندان اوسله هستند که او همدان بن مالک بن زید بن اوسله بن ربیع بن خیبار^۱ بن مالک بن زید بن دافع^۲ بن مالک بن چشم بن حاشد است و از این شعبه است طلحة بن مصرف. چون خداوند اسلام را آورد، بسیاری از همدان در سرزمین‌های اسلامی پراکنده شدند و گروهی نیز در یمن باقی ماندند و میان علی (ع) و صحابه درگیری پدید آمد. همدانیان یاران علی بودند و علی درباب ایشان گفت:

فلو كنت بواباً علی باب الجنة لقتلت بهمدان ادخلوا بسلام

اینان همواره در تشیع خود پایدار بوده‌اند. از این ایشان است: علی بن محمدالصلیحی، از بنی یام. او از داعیان دعوت عبیدیان بود در یمن، در حصن حرار. پس در آنجا مستولی شد و چنانکه در اخبارشان خواهیم گفت فرمانروایی آن دیار به فرزندانش منتقل شد. و پس از آن و پیش از آن، در ایام زیدیان دولت بنی‌الرسی در صعده به یاری و مظاهرت اینان بر سر کار بود و تا این زمان برکیش تشیع هستند.

بیهقی گوید: در دوره اسلامی آنان پراکنده شدند و دیگر نه قبیله‌ای برایشان باقی ماند و نه سرزمینی، مگر در یمن که در آنجا بزرگترین قبایل بودند و از یاران المعطی از زیدیان و از قائمین به دعوت او در یمن. اینان همه دژهای یمن را به تصرف آوردند. اراضی بکیل و اراضی حاشد که از بطون همدان هستند در تصرف ایشان است. ابن سعید گوید: از همدان است بنو الزریع و اینان صاحبان

۱. جبار.

۲. مانع.

دعوت و فرمانروایی در عدن و حیره بودند. و برکیش زیدی هستند. و از همدان است: الهان بن مالک بن زید بن اوسله و نیز از مالک بن زید است ازد و او از دین الغوث بن نبت بن مالک و خشم و بجیله پسران انمار بن ارش، برادر از دین الغوث. و بعضی می گویند: انمار پسر تزارین معد است و این درست نیست. اما ازد بطنی عظیم و پهناور و دارای شعوب بسیار است. از ایشان است بنی دوس از بنی نصر بن الازد. و اودوس بن عدنان (به ثاء سه نقطه) بن عبدالله بن زهران بن کعب بن الحارث بن کعب بن مالک بن نصر بن الازد است. و از ایشان بود جذیمه بن مالک بن فهم بن غنم بن دوس که سرزمینشان در نواحی عمان است و پس از دوس و جذیمه برادرانشان بنی نصر بن زهران بن کعب در عمان فرمانروایی داشتند. یکی از آنان کمی پیش از ظهور اسلام مستکبر بن مسعود بن الجراز^۱ بن عبدالعزی^۲ بن معوله^۳ بن شمس بن عمر بن غنم بن غالب بن عثمان بن مصر بن زهران بود. و آنکه از آن میان درک اسلام کرد جیفر^۴ بن الجندی بن کر کر بن المستکبر و برادرش عبدالله، پادشاه عمان بودند. پیامبر (ص) برای آن دو نامه نوشت و آنان اسلام آوردند، آنگاه عمرو بن العاص را بر سرزمینشان فرمانروایی داد.

سپس، از بنی مازن بن ازد است: بنی عمرو مزیقیا بن عامر و عامر ملقب است به ماء السماء. و گوئیم عامر بن حارثة الغطریف بن امرؤ القیس البهلول بن ثعلبه بن مازن بن الازد. و این عمرو و پدرانسان همه در بادیة کهلان در یمن با حمیریان پادشاهی داشتند و پس از ایشان، پادشاهی حمیریان نیرومند شد. سرزمین سبأ در یمن در این عهد یکی از بلاد مرفه و پر نعمت بود. سیل هایی که از دره میان دو کوه به راه می افتاد بدانجا سرازیر می شد. پس میان آن دو کوه سدی از سنگ و قیر بر آوردند تا راه بر سیل ها و آب چشمه ها و باران ها بگرفت، و هر بار به قدر نیاز جهت آبیاری از روزنه هایی که تعبیه کرده بودند، آب جاری می ساختند. این سد به خواست خداوند، در ایام فرمانروایی حمیر برپای بود. چون پادشاهی شان روی در تراجع نهاد و نظام دولتش از هم بگسست و بادیة کهلان بر سرزمین سبأ غلبه یافت و دست به تباهی و فساد گشودند، کسانی که به نگهبانی آن مأمور بودند، از پی کار خود رفتند. بیم ویران شدن آن می رفت. کسی که ویران شدن آن را خبر داد، عمرو مزیقیا پادشاهشان بود. زیرا دیده بود که در کار سد اختلالاتی پدید آمده است و گویند برادرش عمران کاهن به او خبر داده بود. و گویند طریفة کاهنه. سهیلی گوید: طریفة کاهنه زن عمرو بن عامر بود.

ابن هشام از ابوزید الانصاری روایت می کند که او موش هایی را دید که سد را سوراخ می کنند. دانست که با آن حال سد را بقایی نیست. پس تصمیم گرفت که از یمن نقل کند. و نیز قومش چنان حیل اندیشیدند که خردترین فرزندش را واداشتند تا چون پدر بر او درشتی کند پدر را بزند، پسر نیز چنین کرد و عمرو گفت: در سرزمینی که خردترین فرزندان من مرا بزند، زیست نکنم و اموال خود را به معرض فروش گذاشت. اشراف یمن گفتند، خشم عمرو را غنیمت بشمارید و اموالش را بخرید.

۴. جفیر.

۳. مفوله.

۲. عبدالله.

۱. الجراز.

عمرو اموالش را فروخت و همراه فرزندان و فرزندزادگان روانه سفر شد. ازدیان گفتند اگر عمرو برود، ما درنگ نمی‌کنیم. آنان نیز عزم سفر کردند و اموال خود را فروختند و با او به‌راه افتادند. رؤسایشان در این سفر فرزندان عمرو مزقییا و وابستگان ایشان از بنی مازن بودند. بدین گونه ازد از بلاد یمن به‌جانب حجاز روان شد.

سهیلی گوید: این سفر از یمن به‌حجاز در عهد حسان بن تیان اسعد از تابعه یمن بود و در عهد او بود که سد ویران گردید. چون ازدیان از یمن بیرون آمدند نخستین بار در میان بنی عکک مابین زبید و زمع فرود آمدند. و پادشاه عکک را که از ازد بود، کشتند (۴) و در بلاد پراکنده شدند: بنی نصر بن الازد، در شراه و عمان فرود آمدند و بنی ثعلبة بن عمرو مزقییا در یثرب و بنی حارثة بن عمرو به‌مرالظهران در مکه و به‌قولی ایشان خزاعه هستند. و بر آبی که مابین زبید و زمع بود و موسوم به‌غسان، گذشتند. از بنی مزقییا هرکس که از آن آب نوشید بدان موسوم شد. از آن میان بنی مالک و بنی الحارث و بنی جفنه و بنی کعب از آن آب نوشیدند و همگی به‌غسان موسوم شدند ولی بنی ثعلبة‌العنقاء نوشیدند و بدان موسوم نگشتند.

از فرزندان جفنه‌اند، پادشاهان شام که در آتیه از آنان سخن خواهیم گفت. دولت ایشان در شام بود. و از فرزندان ثعلبة‌العنقاء^۱ اند: اوس و خزرج و پادشاهان یثرب در جاهلیت، که از ایشان نیز سخن می‌گوئیم. و از بطن عمرو مزقییاست بنی اقصی بن حارثة بن عمرو و برخی گویند: اقصی بن عامر بن قمعة (بدون شک) بن الیاس بن نصر. ابن حزم گوید: اگر اسلم بن اقصی از ایشان باشد، پس بدون شک از بنی اسلم هستند. و نیز از بطن عمرو مزقییا هستند: بنی ابان و نام ابان سعد بن عدی بن حارثة بن عمرو است. و نیز بنی العتیک.

اما بجیله، بلادشان از سروات بحرین و حجاز است تا تباه. به‌هنگام فتح اسلامی در آفاق پراکنده شدند و جز اندکی از آنان در موطن خود نماندند. هر سال حاجیانشان به‌مکه می‌آیند و بر آنان آثار تنگی معیشت آشکار است ولی در نزد حجاج به‌جوانمردی و سخاوت معروفند. احوال آنان در آغاز فتوحات اسلامی آشکار است و مردانشان مشهور. از بطون بجیله است: قسر موسوم به‌مالک از فرزندان عبقر بن انمار و نیز از فرزندان او است احمس بن الغوث. اما بنی عرب بن زبید بن کهلان، از آنهاست: طی و اشعر و مذحج و بنی مره و این چهار از فرزندان ادد بن زبید بن یثرب بن عرب‌اند. و از اشعریانند، بنی اشعر و اشعر نبت بن ادد است و بلادشان در ناحیه شمالی از زبید است. اینان در آغاز اسلام اظهار وجود کردند. سپس در اثر فتوحات اسلامی پراکنده شدند. میان کسانی که از آنان در یمن مانده بودند، با ابن زیاد^۲ در آغاز فرمانرواییش بر یمن، در عهد خلافت مأمون، نبردهایی در گرفت. تا آنگاه که کم‌کم ناتوان گشتند و در شمار رعایا درآمدند.

۱. العنقاء.

۲. ظاهراً ابن زیات.

اما بنی طی بن ادد، در یمن بودند و از پی ازد به حجاز رخت بستند و در سمیر^۱ و قید در جوار بنی اسد فرود آمدند، آنگاه اجا و سلمی دو کوه از سرزمین‌های طی را از آنان به غلبه بستند و در آنجا اقامت جستند. در اثر فتوحات صدراسلام پراکنده گشتند. ابن سعید گوید: از ایشان در آن بلاد اکنون مردمی بسیار در کوهستان‌ها و جلگه‌های حجاز و شام و عراق زندگی می‌کنند و اینان همان قبایل طی هستند که در این زمان در عراق و شام و مصر صاحب دولت‌اند و سنبس و ثعالب دو بطن از ایشانند مشهور. سنبس بن معاویة بن نعل^۲ بن عمرو بن الفوث بن طی. و ابن سعید گوید که از ایشان است: زید بن عمرو بن عنین^۳ بن سلمان بن نعل و اینان در سنجارند. اما ثعالب، فرزندان ثعلبة بن رومان بن جندب بن خارجه بن سعد بن فطرة^۴ بن طی و ثعلبة بن جدعان ذهل بن رومان هستند. ابن سعید گوید: و از ایشان است بنی لام بن ثعلبه که منازلشان از مدینه است تا آن دو کوه (یعنی اجا و سلمی) ولی بیشتر اوقات در یرب سکونت دارند. ثعالب که در صعید مصر هستند از فرزندان ثعلب بن عمرو بن الفوث بن طی‌اند.

ابن حزم گوید: لام بن عمرو بن طریف بن عمرو بن ثمامة بن مالک بن جدعا، و از ثعالب‌اند بنی ثعلبة بن ذهل بن رومان. و بنی صخر در جانب بنیامین و شام هستند و از بطون آنان است غزیه که همگان در شام و عراق از صولتشان بیناکنند. اینان فرزندان غزیه بن افلت بن معبد بن عمرو بن عنین بن سلمان بن نعل هستند. بنی غزیه بسیارند و ساکنشان در راه حجاج میان عراق و نجد است. در عصر جاهلی ریاست طی، از آن بنی هنیء بن عمرو بن الفوث بن طی بود و ایشان در ریگستان‌ها زندگی می‌کنند و برادرانشان در کوهستان‌ها. و از این قبیله است ایاس بن قبیصه، همان کسی که کسری ابرویز پس از قتل نعمان بن المنذر دولت بدو داد. و به جای لحم که قوم نعمان بودند، طی را در حیره مکانت داد. و ایاس را بر عرب فرمانروایی بخشید و نسب او چنین است: ایاس بن قبیصه بن ابی عفر^۵ بن النعمان بن حیه بن سعنة بن الحارث^۶ بن الحویرث بن ربیعة بن مالک بن سفر^۷ بن هنیء. تا هنگام انقراض دولت ایرانیان، ایشان در آن دیار فرمانروایی داشتند.

از بازماندگان ایاس است: ربیعة بن علی بن مفرح بن بدر بن سالم بن قصة بن بدر بن سمیع. و از ربیعه است تیره آل مراد و تیره آل فضل. و آل فضل خود دو تیره هستند، آل علی و آل مهنا. علی و مهنا فرزندان فضل‌اند. و فضل و مراد فرزندان ربیعه و سمیع. بسیاری از جهال بادیه پندارند که این خاندان فرزند عباسه خواهر رشید، از جعفر بن یحیی است ولی این پنداری دروغ و بی‌اساس است. در ایام عبیدیان، بنی المفرح بر طی ریاست داشتند، آنگاه ریاست به بنی مراد بن ربیعه رسید و همه میراثبران سرزمین غسان، در شام و پادشاهیشان بر عرب شدند. سپس ریاست به بنی علی و بنی مهنا،

۴. فطره.

۳. عس.

۲. شبل.

۱. سمیرا.

۷. سعد.

۶. جیب بن الحرث.

۵. ابی یعفر.

پسران فضل بن ربیعہ رسید. اینان مدتی ریاست قوم را میان خود تقسیم کردند تا در این زمان، تنها بر بنی مہنا قرار گرفت. اینان بر مشارف شام و عراق و سرزمین نجد، بر عرب حکم می‌راندند، ظهورشان در آغاز در عهد دولت ایوبی بود و پس از ایشان در عهد ملوک ترک در مصر و شام و ما در این باب سخن خواهیم گفت. والله وارث الارض و من علیها.

و اما مذحج، نام او مالک بن زید بن ادد بن زید بن کهلان است. از ایشان است: مراد که نام او یحابر بن مذحج است و نیز از ایشان است: سعد العشیرة بن مذحج که بطنی عظیم است و شعوب فراوان دارد. و نیز از ایشان است جعفی^۱ بن سعد العشیرة و زید بن صعّب بن سعد العشیرة. و از بطون مذحج است: نخع و رها و مسیله و بنی الحارث بن کعب. اما نخع جسر بن عامر^۲ بن علة بن جلد بن مذحج است و مسیله بن عامر بن عمرو بن عله. و اما رها فرزند منبہ بن حرب بن عله است. از مذحج گروهی در تمام ایام بنی مہنا با دیگر احیاء طی در میان اعراب شام می‌زیستند که بیشترشان از زید بودند.

اما بنی الحارث، پدرشان حارث پسر کعب بن عله و سرزمینشان در نواحی نجران است، در آنجا همسایه بنی ذهل بن مزیقیا از ازد و بنی کعب بن عبدالله بن مالک بن نصر بن الازد، هستند. و نجران پیش از آنان از آن جرهم بود. افعی کاهن پادشاه نجران که میان فرزندان نزار بن معد که پس از مرگ نزار نزد او رفتند، حکم کرد، از ایشان بود. و نام افعی غلس بن غمرام بن همدان بن مالک بن متاب بن زید بن وائل بن حمیراست. او نخست والی بلقیس بر نجران بود، بلقیس او را نزد سلیمان فرستاد. او سلیمان را تصدیق کرد و به او ایمان آورد و پس از وفات سلیمان بر دین او باقی ماند. سپس بنی الحارث بن کعب بن علة بن جلد بن مذحج به نجران آمدند و بر بنی الاعمی غلبه یافتند. آنگاه ازد از یمن بیرون آمد و بر آنان گذشت و میانشان جنگ‌هایی در گرفت. گروهی در جوار ایشان باقی ماندند. اینان بنی نصر بن الازد و بنی ذهل بن مزیقیا بودند و ریاست را میان خود تقسیم کردند. و از بنی الحارث بن کعب است بنی دیان^۳ و نام او یزید بن قطن بن زیاد بن الحارث بن مالک بن کعب بن الحارث. ریاستشان در خاندان عبدالمدان بن الدیان بود این مقام اندکی پیش از هجرت به یزید بن عبدالمدان بن الدیان رسید. برادر یزید، عبدالحجر بن عبدالمدان همراه با وفدی به واسطه خالد بن الولید نزد پیامبر (ص) آمد و برادرشان زیاد بن عبدالله بن عبدالمدان خویشاوندان مادری سفاح بود و سفاح او را بر نجران و یمامه حکومت داد.

ابن سعید می‌گوید: پیوسته پادشاهی نجران در خاندان بنی عبدالمدان بود سپس به بنی ابی الجواد، از آن خاندان رسید. در قرن ششم عبدالقیس بن ابی الجواد بر سر کار بود و در این روزگار حکومتشان به دست اجام بر افتاد. چنانکه در دیگر بلاد مشرق چنین شده است. از بطون حارث بن کعب، بنی معقل است و او ربیعة بن الحارث بن کعب است. و گویند که معقل‌ها که در این ایام در

۱. جعفر.

۲. جسر بن عمرو.

۳. بنی زیاد.

مغرب اقصی هستند از این بطن اند نه از زادگان معقل بن کعب قضاعی. و مؤید این امر این است که این معقل‌ها همه به‌ریبه منسوب‌اند و ریبه چنانکه دیدی، نام معقل است. والله تعالی اعلم.

اما بنی مره بن ادد. برادران طی و مذحج و اشعریان بطن‌هایی بسیارند که همگی به‌حارث بن مره منتهی می‌شوند چون خولان و معافر و لخم و جذام و عامله و کنده. معافر، فرزندان یعفر بن مالک بن الحارث بن مره‌اند. در زمان فتوحات اسلامی پراکنده شدند. از ایشان است: منصور بن ابی عامر مصاحب هشام در اندلس. و اما خولان، نام او فکل^۱ بن عمرو بن مالک است و عمرو برادر یعفر است. و بلادشان در جبال شرقی یمن است و تا به امروز نیز در همانجایند. و اینان نیز در زمان فتوحات اسلامی پراکنده گشتند. ایشان را امروز جز در یمن چادرها و مساکنی نیست. اما لخم نام او مالک بن عدی بن الحارث بن مره است. بطنی عظیم و وسیع است. دارای شعوب و قبایل. و از ایشان است دارین هانی بن حبیب بن نمارة بن لخم. از بزرگترینشان خاندان نصر بن ریبه بن عمرو بن الحارث بن مسعود بن مالک بن عمم بن نمارة بن لخم است. و نماره را انماره نیز گویند. اینان، قوم و قبیله آل منذرند. و نواده او عمرو بن عدی بن نصر، خواهرزاده جذیمة الوضاح است که زبانه انتقام خون او از قاتلان او بگرفت و پس از دایی خود جذیمة، از جانب کسری‌ها بر عرب حکومت یافت و او را - چنانکه از این پس خواهیم گفت - در حیره فرود آوردند.

از شعوب لخم است، بنی عباد پادشاهان اشبیلیه که از آنان یاد خواهیم کرد. اما جذام، نامش عمرو بن عدی برادر لخم بن عدی است، بطنی است گسترده و دارای شعوب بسیار. چون غطفان و اقصی^۲ و بنی حرام بن جذام و بنی ضیب و بنی محریه^۳ و بنی بعجه و بنی نفاثه و دیارشان در حوالی ایله است از آغاز اعمال حجاز تا ینبع از اطراف یرب، ایشان را در معان و حوالی آن از سرزمین شام فرمانروایی است این فرمانروایی در خاندان بنی النافره از نفاثه بود. یعنی فروة بن عمرو بن النافره از جانب روم بر قوم خود و بر اعراب ساکن حوالی معان حکومت می‌کرد. و او همان کسی است که به رسول خدا (ص) ایمان آورد و استری سفید به او اهداء کرد و چون قیصر ابن خبر شنید حارث بن ابی شمرا الغسانی پادشاه غسان را بر ضد او برانگیخت تا او را بگرفت و در فلسطین بردار کرد. باقی‌مانده ایشان امروز در موطن پیشین خود ساکن‌اند و دوتیر هاند، یکی بنی هاند میان بلیس از اعمال مصر تا عقبه ایله تا کرک از ناحیه فلسطین و دیگر به بنی عقبه معروفند و در سرزمین‌هایی از کرک تا ازلم، از پیر حجاز سکونت دارند. نگاهیانی کاروان‌هایی که ما بین مصر و مدینه نبویه تا حدود غزه حرکت می‌کنند به‌عهده آنان است. غزه از موطن جرم یکی از بطون قضاعه است. چنانکه گذشت. و تا این زمان در افریقیه از ایشان جمعی چادر نشین هستند که همراه با قبایل ذیاب بن سلیم در نواحی طرابلس زندگی می‌کنند.

۱. فکل.

۲. اقصی.

۳. مخرمه.

و اما عامله نامش حارث بن عدی است، ایشان برادران لخم و جذامند و حارث را به سبب انتساب به مادرش عامله قضایه بدین نام نامیده‌اند. ایشان بطنی عظیم‌اند و موطنشان در بادیة شام پراکنده است.

و اماکنده، نام او ثورین عفیر بن عدی است و عفیر برادر لخم و جذام است. و از این رو آنان را ملوک گویند که در بادیة حجاز - چنانکه خواهیم گفت - پادشاهی داشتند. و بلادشان در جبال یمن بود، از آن سو که هم مرز با حضرموت است. دمون که امرؤ القیس در شعر خود یاد کرده از بلاد ایشان است. بطن‌های بزرگ آنان سه است: یکی فرزندان معاویة بن کنده است و از آنان است: ملوک بنی الحارث بن معاویة الاصفیر بن ثورین مرتع بن معاویة، دیگر بطون سکون و سکسک و پسرشان اشرش بن کنده و از سکون است بطن تجیب یعنی بنی عدی و بنی سعد بن اشرش بن شیب بن السکون. و تجیب نام مادرشان بوده است. سکون را در دومة الجندل فرمانروایی بود. عبدالغیث بن اکیدر بن عبدالملک بن عبدالحق بن اعمی بن معاویة بن حلاوة بن امامة بن شکامة بن شیب بن السکون بر آنجا فرمان راند. رسول خدا(ص) در غزوة تبوک، خالد بن الولید را بر سر او فرستاد و خالد او را اسیر کرده بیاورد. اما رسول خدا(ص) از خونی درگذشت و به پرداخت جزیه با او مصالحه کرد و او را به جای خود بازگردانید. از فرزندان معاویة بن کنده است: بنی حجر بن الحارث الاصفیر بن معاویة بن کنده و از ایشان است: اکمل المرار بن عمرو بن معاویة و او حجر پدر ملوک کنده است. که درباره آنان سخن خواهیم گفت. و نیز الحارث الولاده برادر حجر. و اباضیه از خوارج یمن و مسلمانان حق طلب از اعقاب او بودند و او اباضی بود - و در این باب سخن خواهیم گفت - و از ایشان است: اشعث بن قیس بن معدی کرب بن معاویة و جبلة بن عدی بن ربیعة معاویة بن الحارث الاکبر که جاهلیت و اسلام را درک کرده و پسرش محمد بن الاشعث و عبدالرحمان بن الاشعث که بر خلاف عبدالملک و حجاج برخاست و آن قصه‌ای است مشهور. و پسر عثمان ابن عدی یعنی ادبر^۱ بن عدی بن جبلة که به قولی در شمار اصحاب بوده است. او را معاویة به هنگام شورشش علیه برادرش زیاد، به قتل آورد و خبر آن معروف است.

این بود قبایل یمن از قحطان که ما به ذکر بطون و انساب ایشان - به نحو مستوفی - پرداختیم اکنون به ذکر کسانی از ایشان که در شام و حجاز و عراق پادشاهی داشته‌اند، می‌پردازیم. هر چند به طور ناقص. والله تعالی المعین بکرمه و منه و لارب غیره ولا خیر الاخیره.

پادشاهان حیره

خبر از پادشاهان حیره: از آل منذر، از این طبقه و چگونگی رسیدن پادشاهی به ایشان از پیشینیان و چگونگی رسیدن پادشاهی بعد از ایشان به طی.

از اخبار طبقه اول از اعراب یعنی اعراب عاربه در عراق آگاهی چندانی نداریم زیرا اخبار ایشان به طور تفصیل و مشروح به ما نرسیده است. همانقدر می‌دانیم که قوم عاد و عمالقه عراق را تصرف کردند، و از برخی اقوال چنان برمی‌آید که ضحاک بن سنان - چنانکه گفتیم - از ایشان بوده است. اما طبقه دوم یا اعراب مستعربه در سرزمین عراق حکومتی مستقر نداشته‌اند بلکه فرمانروایشان در آنجا به گونه‌ای بدوی و ریاستشان در میان کوچندگان بوده است. پادشاهی عرب چنانکه گذشت - در میان تباعه، از مردم یمن بوده و میان ایشان و ایرانیان نبردهایی رخ داده و چه‌بسا غلبه می‌یافته‌اند و عراق را یا بخشی از آن را در حیطه تصرف می‌آورده‌اند. و ما از حملات بختصر و کشتارهای او در آن دیار سخن گفتیم.

در سواد عراق و اطراف شام و الجزیره ارمانیان، از فرزندان ارم بن سام بودند و نیز کسانی از اعقاب سپاهیان تبع از جعفری^۱ و کلب و تمیم و جزایشان، از جرهم و کسانی بعدها به آنان پیوستند چون توخ و نمارة بن لخم و قنص بن معد و وابستگانشان و ما پیش از این در این باب سخن گفتیم. سرزمین‌های اینان میان حیره و فرات تا ناحیه انبار بود. اینان را اعراب ضاحیه می‌گفتند. از آن میان نخستین کسی که در زمان ملوک الطوائف به پادشاهی رسید مالک بن فهم از قضاعه بود. منزلگاه او در نزدیکی‌های انبار بود. پس از او برادرش، عمرو بن فهم و بعد از آن دو جدیمه بن الابرش دوازده سال

۱. جعفر.

پادشاهی کرد. و پیش از این گفتیم که جذیمه داماد آنان بود. یعنی مالک بن زهیر بن عمرو بن فهر، خواهر خود را به او داده بود از این رو آنان و ازد که قوم جذیمه بودند حلیف یکدیگر شده بودند. جذیمه بن الابرش درازد، نسب به بنی زهران می‌رساند، سپس به دوس بن عدنان بن عبدالله بن زهران. او جذیمه بن مالک بن فهم بن غنم بن دوس است. و این قول ابن الکلبی است. و گویند که او از فرزندان و یار بن امیم بن لاوذن سام است. و بنی زهران - از ازد - پیش از بیرون آمدن مزقییا از یمن، آنجا را ترک کردند و در عراق فرود آمدند، و گویند همراه با فرزندان جفنه بن مزقییا از یمن بیرون رفتند.

چون افراد ازد در مسکن مختلف پراکنده شدند، بنی زهران در شراه و عمان فرود آمدند و همزمان با ملوک الطوایف در آن دیار فرمانروایی یافتند. مالک بن فهم از پادشاهانشان بود. در جانب شرقی فرات، عمرو بن الظرب بن حسان بن اذینه از فرزندان سمیدع بن هوثر از بقایای عمالقه مکان داشت پس عمرو بن الظرب در مشارف شام و جزیره می‌زیسته و منزلگاه او، در باریکه‌ای میان خابور و قرقیسا قرار داشت و میان او و مالک بن فهم جنگ‌هایی بود و عمرو در یکی از جنگ‌ها به هلاکت رسید. پس از او دخترش زبیه زمام ملک را به دست گرفت. طبری نام این دختر را نائله و ابن درید، میسون نقل کرده است.

سهیلی گوید: گویند که ملکه زبیه از نوادگان سمیدع بن هوثر از بنی قطورا از مردم مکه است. و نسب سمیدع چنین است: سمیدع بن مرثد (به‌تاء سه نقطه) بن لای بن قطور بن کرکی بن عملاق. زبیه دختر عمرو بن اذینه بن الظرب بن حسان بود. و میان این حسان و سمیدع، پدران بسیاری است بنابراین، این نسبت درست نیست زیرا میان زبیه و سمیدع، فاصله زیادی است. (پایان سخن سهیلی) و همواره میان مالک بن فهم و زبیه دختر عمرو، نبرد بود تا آنگاه که او را به مرزهای کشورش فراری داد. مالک بن فهم بر ملوک الطوایف نیز گاهگاهی تطاولی می‌کرد و بسا که بر آنان نیز غلبه می‌یافت و سرزمین‌هایی را از آنان می‌گرفت.

ابوعبیده گوید: او نخستین پادشاه عرب است در عراق و نخستین کسی است که منجنیق نصب کرد و شمع افروخت و شصت سال پادشاهی کرد. چون بمرد، جذیمه الوضاح یا جذیمه الابرش بر جایش نشست. کنیه او ابومالک بود و او را منادم الفرقدین لقب داده بودند. ابوعبیده گوید: جذیمه، سی سال بعد از عیسی بود و در ایام ملوک الطوایف هفتاد و پنج سال زندگی کرد و پانزده سال در ایام اردشیر و هشت سال در ایام شاپور. میان او و زبیه گاه صلح و گاه نبرد بود. زبیه همواره در طلب بود که انتقام خون پدر را از او بستاند تا آنگاه که حيله‌ای اندیشید و او را فریفته خویش ساخت. جذیمه از او خواستگاری کرد او نیز پذیرفت. جذیمه به قصد دیدار او حرکت کرد ولی وزیرش قصیر بن سعد او را از رفتن بازداشت، جذیمه نپذیرفت و بر زبیه داخل شد چون سپاه او را آماده یافت، شر را احساس کرد قصیر خود را برهانید و جذیمه به قصر درآمد. زبیه رگ‌های دست او را برید و خونش جاری شد تا